

# ماهنامه راه‌نو



آذر هزار و سیصد و نود و هفت @rahenew1

■ تیشه‌ی خصوصی‌سازی ریشه‌ی فولاد را هم زد

■ تحریم‌های جدید آمریکا و سرنوشت «برجام»



## تیشه‌ی خصوصی‌سازی ریشه‌ی فولاد را هم زد

کارگران گروه ملی، فولاد آبدیده شدند

سالهاست از محصولات فولادی به عنوان کالاهای استراتژیک با کاربردهای گوناگون نام برده می‌شود که به دلیل استفاده گسترده و حجم بالای ارزش‌افزایی همواره مورد توجه دولت‌ها بوده است. به بیان دیگر، فولاد از نگاه دولت، بخشی از صنایع پیشران در اقتصاد ایران در نظر گرفته شده است. صنایع فولاد و پتروشیمی یا همان صنایع پیشران از امتیازات ویژه حمایت دولتی برخوردارند. میزان تولید فولاد در کشور بالغ بر ۱۰۰ میلیون تن و میزان صادرات آن حدود ۸ میلیون تن است. ارزش صادرات اعلامی در ۷ ماه سال جاری یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار بوده است. به گفته احمد خروشی؛ رییس هیات مدیره انجمن تولید کنندگان فولاد، رشد صادرات در هفت ماه نخست سال جاری ۲۵ تا ۱۵۰ درصد بوده است، اما اجرای شرایط پیمان‌سپاری ارزی<sup>۱</sup> باعث شده برخی صادرکنندگان به فروش محصولات خود در کانال‌های غیر رسمی اقدام ورزند. توجیه خروشی، برای عدم توضیح در خصوص اختلاف ۱۲۵ درصدی نرخ رشد صادرات، افسار گسیختگی و نظارت‌گریزی بخش خصوصی است. اعمال سیاست‌های کلی اقتصادی به نام کوچک و چابک سازی دولت به شرایطی منجر شده است که دولت در بحرانی‌ترین شرایط اقتصادی، توان مهار منطق سود بخش خصوصی را ندارد. دولت چنان کوچک شده که دیگر بازویی برای نظارت ندارد. از سوی دیگر گویی دولت تمایلی به تغییر ریل در سیاست بازار آزادی و سرکوب پراگماتیستی سرمایه ندارد. نظارت و کنترل بر سرمایه از دید دولت، سرمایه دار را برای سرمایه‌گذاری بی رغبت می‌کند؛ لذا همه چیز رها شده است. خروج فولاد و پتروشیمی از بورس کالا نشانه‌ای بر این مدعاست. دولت با این توجیه که بورس کالا به محلی برای هجوم دلالان جهت خرید مواد اولیه تبدیل شده، ضعف خود در کنترل بازار را پنهان کرد و ابتدا قیمت

<sup>۱</sup> شرایطی که بر طبق آن تمامی صادرکنندگان مکلف به ارائه تمهید برگشت ارز حاصل از صادرات خود هستند.

مس و آلومینیوم را در بورس کالا آزاد سازی کرد و سپس به سراغ فولاد و پتروشیمی رفت. امتیاز ویژه‌ای برای صاحبان این صنایع تا به همان اندازه که به عنوان صنایع پیشران از اعتبارات و یارانه‌ها بهره برده‌اند، از تورم جاری هم بی بهره نمانند. استفاده از انرژی ارزان، برخورداری از اعتبارات دولتی و بهره‌مندی از کار شبه رایگان کارگران هیچ توری را در این صنایع توجیه نمی‌کند، بلکه افزایش قیمت کالاهای تولیدی این صنایع باعث افزایش تورم در سایر صنایع شد، امری که با افزایش قیمت مواد اولیه اجتناب ناپذیر بود. ناتوانی دولت در برابر زیاده خواهی صاحبان سرمایه، از ایمان به رهایی بخش بودن بازار آزاد نشأت می‌گیرد.

گردش مالی بالای صناعی مانند فولاد و دسترسی به اعتبارات بانکی کلان، امکانات و بستر گسترده مالی برای صاحبان این صنایع به همراه داشته است. سرمایه گذاری‌های کلان در بخش‌های غیر مرتبط حاصل این امکانات وسیع مالی است. برخی صنایع مانند خودروسازی و شرکت‌های زیرمجموعه بانک‌ها، سرمایه انباشت شده بسیار بزرگی در دستان خود دارند که آماده سرمایه‌گذاری‌اند. سال‌هاست حجم قابل توجهی از سرمایه‌های مذکور، با هدف کسب سود بیشتر، توسط این شرکت‌ها به بخش‌هایی نظیر املاک و مستغلات گسیل شده است. در نتیجه کوچ این سرمایه‌ها به بخش املاک و مستغلات، قیمت مسکن در ایران به صورت نجومی بالا رفته و در سالیان گذشته این شرکت‌ها سود کلانی به جیب زده‌اند. دستاورد یاد شده، در ادامه به پاشنه آشیل آن‌ها نیز بدل شده است؛ چرا که با هجوم سرمایه این شرکت‌ها به بخش مسکن، افزایش دارایی‌های ملکی و رشد شدید قیمت مسکن، آن‌ها عملاً هم اکنون مالک دارایی‌هایی هستند که به دلیل قیمت نجومی، خریدار و مشتری ندارد. در واقع، ارزشی که به این بخش برده شده به علت رشد سرسام آور ملک، تا حدی افزایش یافته که کمتر مشتری و خریداری توان خرید آن را دارد و ارزش مذکور قابلیت تحقق در مقطع فعلی را ندارد. آنان مالک ساختمان‌هایی هستند که قابلیت تبدیل به نقدینگی ندارند و بدین خاطر، حجم وسیعی از دارایی‌ها و سرمایه‌ها در قالب ساختمان‌های غیرقابل فروش، معطل مانده است. آنان اگر بخواهند این

دارایی‌های بفروشنده، باید قیمت‌ها را به شدت پایین بیاورند، بدیهی است اقدام مذکور تحمل ضرر و زیان را به همراه خواهد داشت، لذا شرکت‌ها به استقراض از بانک‌ها و بانک‌های خصوصی به استقراض مداوم از بانک مرکزی روی می‌آورند. استقراض از بانک‌ها و بانک مرکزی، برای جایگزینی این سرمایه‌ها، وثیقه‌گذاری اموال و باقی ماجرا امری است هر روزه که بحران مالی را به وجود آورده است. صورت‌های مالی که صنایع نامبرده ارائه می‌دهند و ضررهای انباشته‌ای که اعلام می‌کنند عمدتاً مربوط به این بخش از فعالیت‌های مالی، وام‌های اخذ شده و بهره‌وام‌ها و دیرکرد آن‌ها است. عملیات تولیدی در صورت‌های مالی این شرکت‌ها به هیچ وجه نشانی از زیان ندارند بلکه زیان‌ها مربوط به سرمایه‌گذاری در سایر حوزه‌هاست که در شرایط رکود فعلی قابلیت تحقق ندارد. اختلاس امیر منصور آریا و اعتبارات جذب شده از سوی او را باید در همین زمره قرار داد.

گروه ملی صنعتی فولاد ایران، نخستین مجتمع تولید محصولات فولادی در کشور است که با تکیه بر سرمایه انباشت شده از ۵۰ سال ارزش‌افزایی کار کارگران و متخصصین و بهره‌گیری از تجهیزات، ماشین‌آلات و خطوط تولید، بیش از چهار دهه، در زمره بزرگترین تولیدکنندگان مقاطع فولادی سطح کشور قرار داشت. این مجموعه صنعتی با قدمت و توان تولیدی در خور توجه اکنون با بحران بزرگی دست به گریبان است. علاوه بر کارگران و کارکنان فولاد که پیگیر مطالبات خود از شرکت هستند، مدت زمان مدیدی است فروشندگان و قطعه‌سازان متعددی که با شرکت گروه ملی همکاری داشتند نیز به عنوان طلبکاران عمده درحالت بلاتکلیفی به سر می‌برند، زیرا از سال ۹۳ مطالبات شان پرداخت نشده و طلب مذکور به مرور زمان به بدهی‌های هنگفتی تبدیل شده است. بر پایه این گزارش، گروه ملی صنعتی فولاد ایران که روزهای متمادی، کارگران آن به دلیل ماه‌ها حقوق، دستمزد، بیمه و مزایای معوقه خود در مقابل استانداری خوزستان دست به تجمع زده‌اند، پس از ناکامی در حصول نتیجه، صحنه اعتراضات خود را به محل برگزاری نماز جمعه و خیابان‌های شهر اهواز کشانده‌اند. گروه ملی فولاد از آغاز سال ۹۰ تاکنون بحران‌های بزرگی را پشت سر گذاشته است. تداوم چرخه معیوب خصوصی‌سازی گروه

ملی صنعتی فولاد ایران که زمانی بزرگ‌ترین نوردکارِ میلگرد، دومین تولیدکننده تیرآهن و تنها تولیدکننده لوله‌های بی‌درز در کشور بود و متشکل از کارخانه فولادسازی، نورد کوثر، نورد تیرآهن، کارخانه لوله‌سازی و ماشین‌سازی با حدود ۴ هزار کارگر شاغل بود، انجامش به ضرر و زیان بی‌امان به مثابه تنها دستاورد آغاز و اعمال خصوصی سازی در کارنامه فولادی‌ها با تحمیل بدهی ۲ هزار میلیارد تومانی و زیان انباشته ۵۰۰ میلیارد تومانی بدل گردید.

بر اثر ایجاد پرونده‌های قضایی طلبکاران گروه ملی، بدهی سنگین تقریباً ۲ هزار میلیارد تومانی برای گروه ملی صنعتی فولاد ایران به جا مانده است. ظرفیت گروه ملی از یک و چهار دهم میلیون تن به تدریج تقلیل پیدا کرده و در سال ۹۶ به ششصد هزار تن رسید، همچنین سرمایه شرکتی با این عظمت، سال به سال زیانی انباشته می‌شود. گروه ملی فولاد چندین سال است شرایطی بحرانی را تجربه می‌کند، بحرانی که پیش از هر چیز، معیشت کارگران را تحت تاثیر قرار داده است، شرایط نامطلوب فعالیت کارگران صنعت فولاد تنها به گروه ملی فولاد منحصر نمی‌شود و ورشکستگی صنایع فولاد، امسال دامن کارخانه‌های «فولاد قزوین» و «آرمان شفق» را نیز گرفته است. این دو کارخانه فعالیت‌های خود را متوقف کرده‌اند و در نتیجه دست‌کم ۳۰۰ کارگر بیکار شدند. پیش از این دو، کارخانه صدر فولاد خرم‌آباد نیز به صورت موقت تعطیل شد و به دنبال آن بیش از ۲۰۰ کارگر بیکار گشتند و این چنین است که خانواده بزرگ کارگران صنایع فولاد ایران به دلیل اعمال سیاست‌های نئولیبرالی و ایمان بازار آزادی دولت، به رغم سیاستهای حمایتی دولت طعم تلخ سرنوشت گنگ و مبهم امروز را می‌چشند.

هیچ نظریه‌ای به اندازه نظریه فساد و ناکارآمدی برای تشریح این وضعیت، مخرب نیست. شرایط موجود و بحران‌های حاصل از آن را نباید با اهرم ناکارآمدی و فساد تحلیل کرد. آنچه ناکارآمد است، حاکمیت جمهوری اسلامی به عنوان دولتی استثنایی نیست، ناکارآمدی محصول روابط سرمایه و تضادهای درونی سرمایه‌داری است. تورم به شکل افسار گسیخته‌ای پیش از هر چیز معیشت کارگران را مورد هجوم قرار داده است. نیروی کار کارگر تنها کالایی است که ارزان

باقی مانده است، کالایی که تنها سرمایه‌داران توان مصرفش را دارند و تنها کالایی که مصرف آن ارزش‌افزایی به همراه دارد. همزمان با بحران، معیشت کارگران با حذف یارانه‌ها و آزادسازی قیمت‌ها مورد حمله قرار می‌گیرد. با تشدید شتاب در مسیر خصوصی‌سازی، آموزش، درمان و به شکل کلی خدمات اجتماعی به سمت کالایی‌سازی پیش می‌رود، دقیقاً در چنین وضعیتی، خرابی اقتصاد و بحران شکل گرفته به فساد و ناکارآمدی دولت تحویل می‌شود. این فساد نیست، بلکه برنامه‌ریزی و آموزه‌ی (دکترین) اقتصادی است که کارگر را به عنوان هزینه تولید در نظر گرفته و با آزادسازی قیمت‌ها و ارزان‌سازی نیروی کار، سعی در حفظ ارزش‌افزایی سرمایه دارد. در دفاع از همین نظم سرمایه دارانه است که تضادها انکار می‌شوند و پاسخ‌سازی با روایت‌های جعلی صورت می‌گیرد. این اقدام تاکنون در سرکوب طبقه کارگر و ایجاد شکاف درون این طبقه، کارآمد بوده است.

### نگاهی به تاریخچه گروه ملی فولاد

گروه ملی صنعتی فولاد ایران از معدود تولیدکنندگان بزرگ محصولات نوردی با ظرفیت سالانه یک میلیون و ۴۳۵ هزار تن فرآورده‌های فولادی و ۴۳۰ هزار تن شمش فولادی و حدود چهار هزار نفر نیروی کار متخصص است که در شرق شهر اهواز مرکز استان خوزستان قرار دارد.

سال ۴۲ نخستین کارخانه نورد فولاد کشور به منظور تولید انواع میلگرد ساده، میلگرد آج‌دار و نبشی، در شهر اهواز تاسیس گردید. خطوط تولیدی با نصب تجهیزات و موتورهای ماشین‌آلات با ظرفیت سالانه ۶۵ هزار تن، در سال ۴۶ راه‌اندازی و به تدریج سایر کارگاه‌ها و فرآیندها به آن افزوده شد. انقلاب بهمن سال ۵۷ با شور و شوق عظیم کارگران و زحمتکشان ایران به بار نشست و به دنبال آن، این مجتمع صنعتی نیز مانند اکثریت صنایع کشور در ید قدرت کمیته‌های کارخانه و کارگران قرار گرفت. عدم حرکت کارگران به سمت قدرت شورایی و کسب قدرت حاکمیتی توسط شوراهای شهر و روستا در کنار کمیته‌های کارخانه به پیشروی نیروی ضد

انقلاب و نجات رابطه سرمایه منجر شد. در ۴ دی ماه سال ۵۸ قانونی به تصویب شورای انقلاب رسید که نام «قانون حفاظت و توسعه‌ی صنایع ایران» را بر پیشانی داشت. این قانون از ۵۱ سرمایه‌دار نزدیک به رژیم پهلوی خلع مالکیت کرد و ابزار تولید تحت تملک آن‌ها را به مالکیت دولت درآورد. همچنین براساس این قانون، کارخانجاتی که بدهی آن‌ها بیش از دارایی شان بود نیز به دولت واگذار شد. این قانون، بزرگ‌ترین گام حقوقی دولت برای نجات رابطه سرمایه در کارخانه‌ها بود. سرمایه‌دارانی که از آن‌ها، از حیث حقوقی، خلع ید می‌شد، پیشتر توسط طبقه‌ی کارگر، به صورت واقعی، خلع ید شده بودند و بسیاری از آن‌ها به خارج از کشور گریخته بودند. به جز این ۵۱ سرمایه‌دار، بسیاری از سرمایه‌داران دیگر نیز سرنوشت مشابهی داشتند و حتی ابزار تولید متعلق به شرکت‌های بخش دولتی نیز به تصرف واقعی طبقه‌ی کارگر درآمده بود. **نام واقعی این قانون، قانون حفاظت و توسعه سرمایه در ایران بود!** این قانون زمینه حقوقی خلع ید از طبقه کارگر را فراهم می‌ساخت. قانون مذکور در کنار خلع ید از طبقه کارگر، بر دوری از دولت‌سالاری و تشویق و حمایت از فعالیت‌های غیردولتی و ابتکار در بخش خصوصی تاکید می‌کرد -در عین دولتی‌سازی برخی کارخانه‌ها- تا به سرمایه داران اطمینان دهد که شمشیرها تنها بر علیه طبقه‌ی کارگر از نیام بیرون آمده است! دولت موقت در سال ۵۸ برای سرمایه‌داران نه تنها تهدیدی نبود، بلکه از بودجه عمومی کشور ۸۵ میلیارد ریال به صنایع اعتبار داد که خود را در شرایط بحرانی سرپا نگه دارند که از این میان، ۲۵ میلیارد ریال آن به بخش خصوصی رسید. گرایشات بورژوازی نتوانسته بودند از تبدیل کمیته‌های اعتصاب به کمیته‌های کارخانه(شوراهای کارگری) ممانعت به عمل آورند. سرکوب کارگران عملاً از اواسط سال ۵۸ آغاز شد. در آن زمان گروهی از کارگران به‌عنوان «کارگران مسلمان» وارد خانه کارگر شدند و دفتر خود را در آن محل مستقر کردند. این افراد که از علیرضا محجوب، علی ربیعی و غیره تشکیل می‌شدند، در واقع عوامل حزب جمهوری اسلامی برای سرکوب کارگران از طریق ایجاد شوراهای اسلامی کار بودند. این افراد موجی از اخراج، بازخرید و بازنشستگی کارگران مبارز را از طریق انگ زنی‌ها و فرآیندهای تصفیه رقم زدند. کار سرکوب طبقه‌ی کارگر تا آن حد

بالا گرفت که در ۲۳ تیر سال ۵۹، شورای انقلاب «دستورالعمل پاکسازی در واحدهای تولیدی - صنعتی - خدماتی و کشاورزی» را تصویب کرد! سرکوب‌های خشن و واقعی که مدتی از آغاز آن می‌گذشت، تبدیل به قانون شد تا سر سرمایه «بی‌گزند» در امان بماند! انجمن‌های اسلامی کار و شوراهای اسلامی در کارخانه‌ها تشکیل شد. جناح لیبرال به هیچ وجه در وضعیتی قرار نداشت که بتواند از پس انجام «کار شاق حفاظت از سرمایه» برآید. این حزب جمهوری اسلامی بود که با استفاده از نیروهای مادی و ایدئولوژیک خود، «رسالت» حفظ سرمایه را برای خود تعریف کرد و از پس انجام آن نیز برآمد. انجمن‌های اسلامی کار و شوراهای اسلامی، پاسخی از طرف حزب جمهوری اسلامی به ناتوانی لیبرال‌ها در بازگرداندن «نظم» بورژوازی به کارخانه‌ها بود. در نهایت، با آغاز جنگ، کارخانه‌ها با تشکیل دفاتر بسیج در آن‌ها، حالت نظامی به خود گرفتند.

دولتی‌سازی در این شرایط به معنای مالکیت عمومی و اجتماعی نبود و نیست. آنچه انقلاب ۵۷ به اقتصاد سرمایه‌دارانه ایران تحمیل کرد، ضرورت دولتی‌سازی برای نجات سرمایه بود. لذا بازگشت اداره کارخانه به دست دولت در شرایط فعلی از سوی کارگران نباید به عنوان استراتژی عدالت‌طلبانه در نظر گرفته شود. خلع ید از مالکان خصوصی نبردی است که طی آن سیاست‌های خصوصی‌سازی و بازار آزاد مورد هجوم قرار می‌گیرند. امکاناتی که طبقه کارگر تحت نام کارانه، مزایا در دوران اداره دولتی کارخانه‌ها دریافت می‌کردند، انعکاس ترس از قدرت طبقه کارگر پس از انقلاب ۵۷ بود. امتیازاتی که در یک روند ۲۰ ساله به شکل کلانی مورد تعرض قرار گرفت، اثری از امتیازات حداقلی مانند امنیت شغلی و استخدام ۳۰ ساله حتی در کارخانه‌هایی که هنوز به تیغ خصوصی‌سازی سپرده نشده‌اند وجود ندارد. اصل ۴۴ قانون اساسی به عنوان یکی از قوانین حمایتی از نیروی کار به ضد خودش باز تعریف شده است، اکنون وعده‌های محقق نشده برای کارگران گروه ملی فولاد، به پرداخت معوقات خلاصه می‌شود.



سال ۸۸، گروه ملی صنعتی فولاد تحت عنوان خصوصی سازی به صورت مزایده به گروه امیرمنصور آریا با مدیریت مه آفرید امیرخسروی واگذار شد. سیاست های کلی بند ج اصل ۴۴ قانون اساسی، تمامی شرکت های دولتی در زمینه معادن بزرگ، صنایع بزرگ و صنایع مادر به غیر از شرکت ملی نفت و شرکت های تولید نفت خام و گاز طبیعی را نشانده گیری کرده بود. پس از افشای جریان اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی که به اعدام مه آفرید امیرخسروی؛ مدیر عامل گروه آریا و فرار محمودرضا خاوری؛ مدیر عامل وقت بانک ملی از کشور منجر شد، مدیریت گروه ملی صنعتی فولاد به طور موقت به قوه قضاییه واگذار گردید. از سال ۹۰ تا سال ۹۵ مدیران کارخانه توسط دادستانی انتخاب شدند. دوران تاریکی که هر اقدام غیر قانونی و هر چپاولی را ممکن کرد. تنها در یک مورد، طی اداره گروه ملی فولاد، توسط قوه قضاییه بیش از ۴۵۰ هزار تن محصول نهایی فولادی در انبارهای فولاد ایران بود که تا این زمان هرگز سرنوشت این مقدار محصول، مشخص نگردیده است. در سال ۹۵ بنا بر اعلام استاندار خوزستان، گروه ملی صنعتی فولاد به دلیل بدهی های این شرکت، به بانک ملی واگذار شد. ۶۸ درصد سهام شرکت گروه ملی بعد از گذران یک دوره بحران شرکت گروه ملی فولاد، به بانک ملی واگذار شد، پنج درصد سهام نیز به سازمان خصوصی سازی و ۲۷ درصد آن به سازمان اموال تملیکی واگذار گردید. در زمان واگذاری شرکت گروه ملی به بانک ملی توافق شده بود از اعتبار موجود در حساب های مسدود شده شرکت و در اختیار قوه قضاییه، مبلغ یک هزار و ۵۰۰ میلیارد ریال آزاد سازی شده و در اختیار بانک ملی قرار گیرد. بانک ملی نیز متعهد شده بود این مبلغ را به طور کامل به گروه ملی بپردازد تا هم به عنوان سرمایه در گردش و هم برای پرداخت مطالبات مورد استفاده قرار گیرد. اما در عمل مشاهده شد که با واگذاری این شرکت به بانک ملی کارکنان این شرکت گره از توقف چرخ تولید فولادی ها باز نشد و کارگران همچنان حقوق های معوق خود را از گروه ملی طلبکار هستند، به طور نمونه در سال ۹۶ به غیر از فروردین ماه حقوق باقی ماهها تا اواخر تابستان به کارگران پرداخت نشد، در حالی که کارگران خط تولید را فعال نگه داشته بودند و تولید از حرکت باز نمانده بود. اظهارات ضد و نقیض مدیران

بالادستی شرکت، گاهی بلوکه پول ها توسط دادگستری و گاه نگهداری پول های آزاد شده نزد بانک ملی را علت عدم پرداخت حقوق ها اعلام می کرد.

در این مدت بانک ملی در ادامه چپاول سرمایه گروه ملی فقط در یک قلم ۴۰۰ میلیون تومان از حاصل فروش اموال این مجتمع صنعتی را به یغما برد، تا اینکه روز چهارم مهر ماه ۹۶ بانک ملی اعلام کرد، سهام خود را در شرکت گروه ملی صنعتی فولاد ایران (سهامی خاص) از طریق مزایده عمومی با قیمتی نازل، واگذار می کند. روز ۳۰ آبان ۹۶ فردی به نام سیدعبدالرضا موسوی رسماً سهامدار و مالک گروه ملی صنعتی فولاد ایران شد. عبدالرضا موسوی مالک شرکت هواپیمایی زاگرس بود. با این قرارداد، مالکیت باشگاه استقلال خوزستان متعلق به گروه ملی صنعتی فولاد نیز به عبدالرضا موسوی رسید. عبدالرضا موسوی علاوه بر هواپیمایی زاگرس، مالک هتل داریوش در کیش و پارک دلفین های کیش نیز بود. فردی که مدعی شده بود راه اندازی خطوط تولید و ساماندهی شرکت را در دستور کار قرار می دهد، موسوی اما روز ۳۰ بهمن همان سال اعلام کرد که مسوول تامین حقوق پرسنل نیست، در بازه زمانی چند روزه، بیش از ۶۰۰ نفر از کارگران واحدهای مختلف، به یک باره و بدون اطلاع قبلی به بهانه بازنشستگی از کار برکنار شدند و عملاً مشخص شد موسوی هیچ پولی جهت پرداخت دستمزدهای کارگران ندارد. با شکایت طلبکاران از یک طرف و انسداد حساب های بانکی و خدشه به اعتبار آن از طرف دیگر به تدریج این گروه صنعتی وارد فاز جدید بحران شد، به گونه ای که تامین مواد اولیه به مشکل خورد، بخشی از بازار محصولات آن از دست رفت و دولت با ابرام و اصرار بر صیانت از خصوصی سازی-در شرایطی که از بحران سازی آن اطمینان حاصل شده بود، حاضر به بازگشت گروه ملی فولاد به بخش دولتی نشد. در ادامه، اعتراضات کارگران و کارکنان گروه ملی صنعتی فولاد ایران در اهواز شعله ور شد. سلسله اعتراضات و راهپیمایی های کارگران زحمت کش این مجتمع آغاز شد، کارفرما هیچ اقدامی در راستای بهبود تولید و شرایط موجود در کارخانه در سال ۹۷ به عمل نیاورد و مجموع شرایطی که این واحد را در بحران فرو برده بود و منجر به ماه ها عدم پرداخت حقوق کارگران شده بود، همچنان بر سر

جای خود باقی ماند و پس از گذشت زمانی کوتاه، موسوی رفت و دوباره بانک ملی مالک شرکت شد. میزان سرمایه‌ای که در جریان خصوصی سازی در گروه ملی صنعتی فولاد اهواز به یغما رفت، مشخص نیست. در حال حاضر تولید این مجتمع صنعتی بزرگ به ۵٪ ظرفیت اصلی خود کاهش پیدا کرده است.

در چنین شرایطی بارها و بارها بیاناتی مبنی بر پیگیری پرونده گروه ملی فولاد در قوه قضاییه و آزاد سازی یک هزار و ۵۰۰ میلیارد ریال از دارایی های این شرکت منتشر شد اما قول مساعد استاندار خوزستان و دیگر مقامات هم گره‌ای از کار کارگران نگشود و آنان علاوه بر اماکن قبلی، ناگزیر اعتراضات خود را به نماز جمعه اهواز کشاندند. اعتراضاتی که پس از گذشت چندین سال، همچنان بی دستاورد باقی مانده است. بارها و بارها حمید محمودی، مدیرعامل شرکت در خصوص معوقات کارگران با بیان این که روند قانونی و بوروکراسی اداری بانک ملی زمان بر است، به تمدید وعده‌ها برای پرداخت تداوم بخشید. به گفته‌ی مدیر عامل گروه ملی صنعتی فولاد ایران حقوق ماهیانه کارگران بالغ بر ۱۶ میلیارد تومان است و بانک ملی این توان را ندارد که با این سرعت همه معوقات را پرداخت کند و نیاز به زمان است تا به تدریج معوقات را پرداخت کند. از آن سو مصاحبه‌ی مدیرعامل بانک ملی خوزستان نیز آب پاکی را بر روی دستان کارگران ریخت. براساس اظهارات سعید طاهری کاری از دست این مرجع ساخته نیست و هیچ ارتباطی میان شرکت‌هایی که زیر نظر بانک ملی هستند و امور شعب بانک ملی خوزستان وجود ندارد و آن‌ها نمی‌توانند گامی در حوزه رفع مشکلات فولادی‌ها بردارند، زیرا تصمیم‌گیری‌ها درباره حقوق و معوقات باید از طریق مدیرعامل گروه ملی و بانک ملی در مرکز پیگیری شود و اعتباری در اختیار بانک تحت مدیریت وی قرار داده نشده و فرد یا نهادی نیز این بانک را مختار به این کار نکرده است. به بیان ساده، تنها امری که از سوی این نهاد متولی صورت گرفته، این است که مشکلات کارگران به بانک ملی در مرکز انتقال داده شده و با اولیای بانک در تهران وارد مذاکره شده‌اند و آن‌ها نیز اقداماتی در دست انجام دارند. اما این مساله که چه اقداماتی انجام شده؟ و چه خروجی برای رفع بحران جاری کارگران داشته است در هاله‌ای از ابهام قرار

دارد. البته نباید از نظر دور داشت که در جریان برگزاری تجمعات کارگران با هدف اعتراض به عدم رسیدگی وضعیت خود، واکنش تند مقامات قضایی یکی از اقداماتی بود که در پاسخ به خواست قانونی کارگران ابراز شد و تعدادی از کارگران گروه ملی فولاد که برای پیگیری مطالبات به حق خود دست به برپایی تجمع اعتراض صنفی زده بودند، با دستور دادستانی و توسط نیروی انتظامی دستگیر و بازداشت شدند. دادگستری خوزستان علت بازداشت کارگران گروه ملی فولاد اهواز را تجمعات غیرقانونی و بدون مجوز آنان اعلام کرده بود.

### راهکار برون رفت از بحران چیست؟

وخامت اوضاع در گروه ملی فولاد به جایی رسیده که هیچ مالک خصوصی و غیر خصوصی حاضر به پذیرش مالکیت این واحد صنعتی نیست. گروه ملی فولاد در سه سال اخیر بحرانی ترین ایام خود از زمان واگذاری این شرکت به بخش خصوصی را تجربه می کند. این تجربه تلخ باعث کاهش خطوط تولید، تعدیل نیرو و نیز عدم پرداخت حقوق و بیمه کارکنان شرکت شده است. در حال حاضر، گروه ملی فولاد با مشکلات بسیاری دست به گریبان است که مهم ترین آن ها عدم شفافیت مالکیت، توقف خطوط تولید و حقوق و بیمه معوقه به شمار می آیند. کارگران و کارکنان گروه ملی فولاد، ماه ها توقف خطوط تولید، عدم پرداخت حقوق معوقه و مطالبات و نیز بلا تکلیفی وضعیت سهامداران را دلایلی می خوانند که سبب انباشت هزینه ها و بدهی های این شرکت بزرگ فولادی شده و در صورتی که خروج شرکت از بخش خصوصی محقق نگردد، به زودی فاجعه تعطیلی کامل این شرکت رقم خواهد خورد. دولت حتی در چنین شرایطی حاضر به پذیرش مدیریت کارگری نیست. این امر شکستی بزرگ برای دولت محسوب می شود، لذا درخواست بازگشت مدیریت کارخانه به بخش دولتی، تلاش برای وادار سازی دولت به عقب نشینی در قبال سیاست های نئولیبرالی است، روندی که در همه شئون جامعه قابل ردگیری است. دولت در قبال تحصیل و آموزش، سلامت و درمان،

اشتغال و مسکن و امثالهم تحت عنوان چابک و کوچک سازی دولت از خود رفع مسئولیت می- کند. طبق اصل ۴۴ قانون خصوصی سازی در مواردی خاص و در صورت عدم سود دهی شرکت می توان آن را به دولت بازگرداند و بر همین اساس کارگران فولاد خواستار برگشت این شرکت به دولت هستند، تا با تعیین شفاف وضعیت مالکیت، تزریق شمش و مواد اولیه و از سرگیری بی وقفه تولید و پرداخت معوقات کارگران کارکنان گروه ملی از زیر فشار بحران معیشت رهایی یابند، فشاری که بی اندکی دخل و تصرف در واقعیت، به بروز مشکلات ناشی از فقدان امنیت نیروی انسانی، عدم امکان امرار معاش، بیکاری، افسردگی و حتی موارد خودکشی و مرگ به دلیل ناتوانی در تامین هزینه های درمان در بین کارگران منجر شده است. جنبش کارگران گروه ملی فولاد با تقویت تشکل موجود خود با برگزاری مجامع عمومی، نظیر مجمع عمومی که در چند روز اخیر برپا شد و تثبیت قانونی این تشکل که امر سازماندهی اعتصابات و پیگیری اعتراضات صنفی را بر عهده دارد؛ می تواند گام های استوار و بلندی در جهت تضمین تداوم حرکت در مسیر تحقق مطالبات بردارد. مطالبات کارکنان و کارگران گروه ملی فولاد مشتمل بر رونق خط تولید، تامین امنیت شغلی، پرداخت حقوق و مزایای شغلی در ازای فعالیت بی وقفه ای که انجام می دهند، باید محقق گردد. کارگران زحمتکش گروه ملی فولاد تا پایان بحران تولید و راه اندازی همه خطوط تولیدی برای اتمام بالاتکلیفی موجود و شرایط مشقت باری که بیش از چهار هزار کارگر این کارخانه و خانواده هایشان را در خود فرو برده است، پرداخت حقوق کارگران سر موعد مقرر هر ماه، پرداخت عیدی و پاداش پایان سال، عدم اخراج مستمر کارگران تولید، تعیین تکلیف وضعیت بازنشستگی حدود ۶۰۰ نفر از کارگران و واریز حق بیمه کارگران به صندوق سازمان تأمین اجتماعی دست از اعتراض نخواهند کشید، متحدانه برای تحقق خواست ها، در صفوف اعتراضی می ایستند و دست از تلاش بر نمی دارند و بر همان مدار که تاکنون پیش رفته اند، اعتصابات و اعتراضات خود را با دیگر کارگران از جمله کارگران هفت تپه و سایر اقشار همچون معلمان پیوند می زنند و در این مسیر فولادی های بخش های دیگر کشور نیز همانند فولاد آریان قزوین نیز به صفوف متحد اعتراضات کارگری می پیوندند. اما تداوم این رزمندگی

در گرو تحکیم تشکل باثبات کارگری است، تا حمله و تعرض به نمایندگان امروز کارگران تبدیل به حمله به تشکل کارگری و حمله به طبقه کارگر محسوب شود. نباید فراموش کرد که پس از کاهش حجم اعتراضات و تجمعات کارگران هپکو در اراک، در اوایل آبان سال ۹۷، ۱۵ کارگر این کارخانه به حبس و شلاق محکوم شدند. کارگران حق طلب هپکو پیش از این رخدادهای می‌توانستند در جریان اعتراضات، با تحمیل تشکل مستقل و قانونی خود، نمایندگانشان را در سازمانی جاافتاده مستقر سازند و علاوه بر ورود مبارزه به یک فاز جدید و پیشرفته‌تر، برای نمایندگان خود تا حدی حاشیه امنیت ایجاد کنند، نگاهی به این تجربه، ضرورت توجه ویژه گروه ملی فولاد به لزوم برخورداری از تشکل و حفظ و صیانت از آن را دوچندان می‌سازد.

## تحریم‌های جدید آمریکا و سرنوشت «برجام»

۱

تابستان سال ۱۳۸۱ (اگوست سال ۲۰۰۲) بود که سازمان مجاهدین خلق در کنفرانسی خبری - که به پشتوانه دولت آمریکا راه‌اندازی شده بود- از تاسیسات غنی‌سازی نطنز ایران پرده‌برداری کرد. این رویداد فصل جدیدی را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی گشود که حدود ۱۶ سال از آن می‌گذرد. دولت جمهوری اسلامی با سرمایه‌گذاری بر روی بیشتر ابعاد صنعت هسته‌ای، توانست در دهه‌ی ۸۰ شمسی به فناوری چرخه‌ی سوخت هسته‌ای دست پیدا کند (تنها حلقه‌ی مغفول در این میان، استخراج سوخت با درصد غنای بالا، از پسماند سوخت مصرفی نیروگاه اتمی بوشهر است که به دلیل انتقال پسماند به روسیه، انجام آن ممکن نیست). در واقع دستیابی به فناوری چرخه‌ی سوخت، ایران را واجد **توان بالقوه‌ی** تولید جنگ‌افزار هسته‌ای کرد. مانند فردی که توان جمع و تفریق را یاد گرفته و برایش دیگر مشکل چندانی نیست که جمع و تفریق اعداد بزرگ و ترکیبات این اعمال را به انجام برساند. در همین راستا، غنی‌سازی تا سطح ۲۰ درصد در ایران انجام شد تا نشان داده شود که قابلیت ارتقای غنی‌سازی تا سطوح قابل استفاده جهت تولید بمب هسته‌ای، وجود دارد. دولت ایران سعی کرد تا در روندی به چرخه سوخت دست پیدا کند، در مقابل فشارهای خارجی و حتی داخلی، مقاومت کرده و در میانه‌ی راه، دست از هدف خویش برندارد و در نهایت نیز توانست در این مسیر موفق شود و به هدف تعیین شده خود برسد. البته نباید از نظر دور داشت که اتخاذ راهبرد دست‌یابی به چرخه‌ی سوخت، بجای مثلاً حرکت مستقیم به سمت تولید بمب پلوتونیومی (مانند راهبرد کره شمالی)، از ابتدای سرمایه‌گذاری دولت جمهوری اسلامی بر روی صنعت هسته‌ای، الزاماً مد نظر نبوده و از اواخر دهه‌ی ۷۰ می‌توان گفت که چنین راهبردی به نقشه‌ی راه دولت، مبدل شده است. نکته‌ی مهم در مورد هدف ایران پیرامون صنعت هسته‌ای، این است که سرمایه‌گذاری بر روی چرخه‌ی سوخت، هم تلاشی در راستای دستیابی به بمب است و هم نیست. تسلط بر فناوری چرخه‌ی سوخت،

یعنی به طور بالقوه امکان تولید بمب وجود دارد و تنها تا **بالفعل سازی** آن مقدار کمی راه باقی است. دول غربی درگیر در پرونده‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی، علی‌الخصوص آمریکا و اسرائیل، همواره بر پنهان‌کاری ایران و ابعاد نظامی و تسلیحاتی صنعت هسته‌ای آن تاکید کرده و سعی در ارائه‌ی مستنداتی در این زمینه کرده‌اند. اما دولت ایران توانست نشان دهد که برنامه-ای تسلیحاتی و نظامی نداشته و اگر هم داشته، نظام‌مند نبوده و از جایی به بعد آن را به طور کلی کنار گذاشته است (لااقل از سال ۱۳۸۱ به این طرف). در تیرماه سال ۱۳۹۴ توافق‌نامه‌ی موسوم به برجام<sup>۲</sup> ذیل قطعنامه‌ی ۲۲۳۱ شورای امنیت، بین ایران، آمریکا، روسیه، چین و سه کشور اروپایی فرانسه، آلمان و انگلیس (۱+۵) امضاء شد، ایران پذیرفت که محدودیت‌هایی را بر صنعت هسته‌ای خود در زمینه‌های گوناگون -از جمله: میزان ذخائر سوخت، درصد غنی سازی و ایجاد تاسیسات غنی سازی جدید، تعداد سانتریفیوژ، تحقیق و توسعه و الخ- اعمال کرده و در عوض امتیازاتی از طرف مقابل دریافت کند.

## ۲

مذاکره بین ایران و کشورهای عضو گروه ۱+۵، زمانی میسر شد که ایران توانست به هدف خویش، یعنی چرخه‌ی سوخت هسته‌ای برسد؛ غنی‌سازی را تا سطح ۲۰ درصد انجام داده و در زمینه‌ی ساخت نیروگاه آب سنگین نیز پیشرفت زیادی بکند. این‌ها همه ابزارهایی برای دولت ایران فراهم نمودند تا در مذاکرات دست پر حاضر شده و در واقع چیزهایی برای چانه‌زنی داشته باشد. البته از سال ۱۳۸۱ به بعد، چند دور دیگر مذاکره انجام شده بود، اما هیچکدام به انجامی مشخص نرسیده بودند. در طرف مقابل، آمریکا و سایر متحدینش بر این باور بودند که اعمال تحریم‌هایی به اصطلاح خودشان فلج‌کننده، ایران را وادار به حاضر شدن پشت میز مذاکره کرد. اما نباید از نظر دور داشت که ایران پس از تحقق اهدافش در زمینه‌ی فناوری هسته‌ای، وارد معامله و مذاکره‌ای گسترده شد. دولت ایران تجربه‌ی مذاکره با کشورهای اروپایی را قبلاً داشت،



این مذاکرات در سال ۱۳۸۴ به نقطه‌ی پایان خود رسید. اروپایی‌ها از پی تعلیق موقت برنامه‌ی غنی‌سازی ایران و قول دادن پاره‌ای امتیازات، امید تعلیق دائم برنامه‌ی هسته‌ای ایران را داشتند، در واقع اروپایی‌ها و آمریکا در آن مقطع، هدفشان از بین بردن **توان بالقوه‌ی هسته‌ای ایران** بود -هدفی (توان بالقوه‌ی ایران در تولید سلاح هسته‌ای و نیز حق غنی‌سازی) که البته در «برجام» به رسمیت شناخته شد؛ اما جمهوری اسلامی بر خلاف آن‌ها، نمی‌خواست که تعلیق موقت، نقطه‌ی عزیمتی برای تعلیق و تعطیلی دائمی برنامه‌هایش شود (مانند معمر قذافی در لیبی که تاسیسات هسته‌ای کشورش را بار کشتی کرده و به آمریکا فرستاد) و لذا این تعلیق را شکست و برنامه‌اش را تا تکمیل فناوری چرخه‌ی سوخت به پیش برد. پس از تکمیل این پروژه بود که به مذاکراتی وارد گشت که نقطه‌ی پایانش «برجام» شد. هدف جمهوری اسلامی در برجام هم **تثبیت دستاوردهای هسته‌اش بود و هم رفع تحریم‌ها**. در مقابل هدف آمریکا و سایر متحدینش -مطابق ادعای خودشان- **جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای، البته با سازوکاری قابل راستی‌آزمایی و نه متکی بر اعتماد متقابل**، بود. اما فراتر از این هدف ادعا شده، دولتمردان وقت آمریکا و برخی متحدین آن‌ها، برجام را **اسب تروایی<sup>۲</sup>** می‌دانستند که قادر خواهد بود تا دولت ایران را **وادار به تغییر رفتار** کرده و وارد روند **استحاله و سرنگونی** کند. اما سیر وقایع به گونه‌ای پیش رفت که برجام بالعکس (مطابق ادعای آمریکایی‌ها)، به اسب تروای ایران در منطقه تبدیل شد، تا به کمک آن بتواند نفوذ خود را در عراق، سوریه و یمن گسترش ببخشد. آمریکایی‌ها از وارونه شدن نقش برجام برآشفته شدند، همانطور که از منتفع شدن ایران از سرنگونی صدام ناراضی بودند. در

---

۲. در داستان جنگ یونان و تروآ، اسبی زیبا و چوبی -که در بحث ما معادل برجام است- توسط یونانیان ساخته می‌شود، به نحوی که سربازان آنها در درون اسب جای می‌گیرند. اهالی تروآ از اسب ساخته شده خوششان می‌آید و آن را به درون شهر خود می‌برند. یونانیان از اسب خارج شده و نیروهای حریف را غافلگیر ساخته و آنان را شکست می‌دهند.

واقع آنها مدعی شدند که **ابزار مهارکننده** دولت ایران به **ابزاری نیروبخش** در دست آنان مبدل گشته است. ترامپ چندین بار این سخن را تکرار کرده که او با دلارهایی با چمدان به ایران تحویل داد که صرف کمک به بشار اسد و حزب الله لبنان شد و یا به زعم خود ترامپ، ایران پول‌ها را صرف گسترش تروریسم و آتش‌افروزی در منطقه کرد. این با خواسته‌ی آنها از برجام مطابق نبود و به همین بهانه، ترامپ در ۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۹۷ به طور رسمی از توافق - نام‌ی برجام خارج شد. در ۱۶ مرداد ۱۳۹۷ دور اول تحریم‌ها و در ۱۳ آبان، تحریم‌ها به طور کامل بازگشتند. خروج آمریکا از برجام به خوبی نشان دهنده‌ی این مهم است که هدف واقعی آمریکا در برجام، اساساً جلوگیری از ساخت بمب هسته‌ای توسط ایران نبوده - چه اینکه چنین هدفی تحت لوای برجام محقق گشته است - بلکه هدف اصلی در واقع، مطابق تمثیل اسب تروا، جلوگیری از قدرت‌گیری و نفوذ سیاسی و اقتصادی ایران در منطقه‌ی خاورمیانه به وساطت قدرت‌گیری نیروهای پروغرب بوده است. نیروهای پرو غرب درون حاکمیت جمهوری اسلامی، در واقع سربازان مخفی شده در اسب تروا‌ی ساخته شده در برجام، برای آغاز روند استحاله‌ی جمهوری اسلامی در نظر گرفته شدند. در واقع **نیروهای پروغرب درون حاکمیت جمهوری اسلامی، ابزار ایجابی و محدودیت بر برنامه‌ی هسته‌ای ایران و همچنین تحریم‌ها، ابزار سلبی** آمریکا و شرکایش برای پیاده‌سازی الگوی سه‌تایی مهار - استحاله و سرنوونی لحاظ شدند. هدف برجام و جنبش سبز - جنبش مورد حمایت آمریکا و شرکایش - در واقع یکی بوده و هست. در جنبش سبز، هدف استحاله جمهوری اسلامی به دولتی رام و مطیع بود، هدف برجام نیز - علی‌الخصوص به زعم آمریکایی‌ها و اتحادیه اروپا - با سازوکاری دیگر همین است. هم برجام و هم جنبش سبز بر بنیاد **تصور وجود قدرت دوگانه درون حاکمیت جمهوری اسلامی** شکل گرفتند. جمهوری اسلامی اما نشان داد که پویایی لازم را داشته و با دولت روحانی شکاف بوجود آمده در جنبش سبز را ترمیم کرد؛ علاوه بر این‌ها در همین دوران روحانی، دولت ایران نفوذ منطقه‌ای زیادی نیز پیدا کرد که همین مسئله زمینه را

برای خروج آمریکا از برجام فراهم کرد. **نفوذ ایران در منطقه و کم‌رنگ شدن تصور وجود قدرت دوگانه درون حاکمیت جمهوری اسلامی**، عوامل اصلی خروج آمریکا از برجام شدند و آمریکا با خروج از برجام زمینه‌ای را برای سربرآوردن نیروهای سرنگونی‌طلب اپوزوسیون مثل سلطنت‌طلب‌ها، مجاهدین و ... فراهم کرده است. در این بین خود شکل غیر الزام‌آور و اخلاقی و مبتنی بر اعتماد طرفین بودن برجام، که راه را از پیش برای خروج آمریکا از برجام بازگذاشته بود نیز به کمک آنان آمد تا خروج از برجام را کاملاً موجه سازند.

۳

هر توافق‌نامه‌ای در کل بر بستر فهم هر یک از طرفین شریک در معامله از قدرت همدیگر و همچنین توازن قوای منطقه‌ای و جهانی، شکل می‌گیرد. توافقات ماهیتی موقتی و ناپایدار دارند که هر گونه تغییری جدی در فهم طرفین از قدرت همدیگر و بهم خوردن توازن قوا می‌تواند آن را کاملاً ملغی ساخته و یا دستخوش تغییرات جدی کند. توافق‌نامه‌ی برجام هم از این امر مستثنی نبوده و نیست، این توافق‌نامه پس از تغییر فهم دولت‌مردان وقت آمریکا از قدرت ایران مورد شک و تردید توسط آن‌ها واقع شد. ترامپ مدعاهایی مطرح ساخت، از جمله این که ایران به روح برجام پایبند نبوده است؛ چون که به آزمایش موشک‌های بالستیک خود ادامه داده، از دولت نامشروع بشار اسد در سوریه و جریان حزب الله - که متعرض اسرائیل می‌شود- در لبنان حمایت می‌کند و نیز حامی تروریسم در منطقه‌ی خاورمیانه است، سپس با استناد به این مدعاها از برجام خارج شد. از زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون بدین سو، **مربع تقابل** با ایران ذیل رئیس‌جمهوری پیش رو شکل گرفته است: **مسئله‌ی تروریسم، حقوق بشر، صلح خاورمیانه (درگیری میان اسرائیل و فلسطین) و مسئله‌ی سلاح‌های کشتار جمعی، بویژه سلاح هسته‌ای**. سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران را می‌توان از زمان تدوین این برنامه تا کنون همچنان ذیل همین محورها فهم کرد. وقتی که امانوئل مکرون - رئیس‌جمهور فرانسه - از

ایران می‌خواهد که وارد برجام به اصطلاح ۲ شود - یعنی مذاکره بر سر موشک‌های بالستیک و مسئله‌ی سوریه و نفوذ ایران در منطقه - در حقیقت در میدان همان مربع تقابل ترسیم شده توسط آمریکایی‌ها، موضع‌گیری می‌کند.

۴

آمریکا از برجام خارج شد. تحریم‌های آمریکا در مرداد و آبان ۱۳۹۷ مجدداً اعمال شدند. قبل از اعمال تحریم‌های بانکی و نفتی در ۱۳ آبان، نرخ دلار در ایران به حدود ۱۵ هزار تومان رسیده و کشور وارد مرحله‌ی **رکود تورمی** شده است. ایران اما از برجام خارج نشده و سعی دارد تا برجام را منهای آمریکا، یعنی با کشورهای ۱+۴ به پیش ببرد. راهبرد فعلی ایران، تلاش برای رفع اثر تحریم‌های آمریکا از طریق کار با اتحادیه اروپا، روسیه و چین است. البته همه‌ی این‌ها نمی‌توانند اثر تحریم‌های آمریکا را کاملاً خنثی کنند و تا مقطع کنونی نیز هنوز ابعاد همکاری اروپایی‌ها با ایران و نحوه‌ی پایداری آنها به توافقات ذیل برجام مشخص نشده و باید منتظر سیر وقایع ماند و دید که به کدام سو می‌روند؛ ایران به طور مستمر از اروپا می‌خواهد که بسته‌ی حمایتی خود را برای حفظ برجام با وجود تحریم‌های آمریکا ارائه کند. البته باید توجه داشت که اروپا (یا هر کشور یا بلوک دیگری) قدرتش حدی دارد و در مقابل قدرت هژمون دنیا، یعنی آمریکا تا اندازه‌ای می‌تواند مستقلاً ابتکار بخرج دهد. وراى محدودیت قدرت، اتحادیه اروپا در تمامی سال‌های مناقشه بر سر پرونده‌ی هسته‌ای ایران، همواره در میدان سیاست کلی و راهبردی ترسیم شده توسط آمریکا دست به کنش زده و گاه‌ها در اتخاذ تاکتیک با آمریکا اختلاف نظرهایی داشته است؛ مانند موضع اخیر خروج یکجانبه‌ی آمریکا از برجام که اتحادیه اروپا با آن همراه نشد. در شرایط فعلی، اتحادیه اروپا قول‌هایی مبنی بر همکاری اقتصادی با ایران و پایداری به مفاد برجام را مطرح کرده، اما تجربه‌ی تاریخی و نحوه‌ی مواجهه‌ی فعلی اتحادیه اروپا با برجام، حاکی از آن است که ایران منفعت مشخصی از برجام بدون آمریکا بدان نحو که

تحریم‌های آن‌ها را بی اثر سازد، نخواهد برد. دولت روحانی و برخی از جناح‌های سیاسی پرو غرب در حاکمیت ایران، قائل به این هستند که برجام بین اروپا و آمریکا شکاف انداخته و این شکاف زمینه را برای کم اثرسازی سیاست‌های تحریمی آمریکا فراهم کرده و موجب همکاری مشترک اقتصادی اتحادیه اروپا و ایران خواهد شد. اما در حقیقت امر، کشورهای قدرتمند اروپایی، از ساخته شدن تصور شکاف‌شان با آمریکا در قضیه‌ی برجام، استقبال کرده و آن را میدل به ابزاری برای ماندن ایران در برجام کرده‌اند؛ بدین معنا که در برجام مانده‌اند تا طیف پرو غرب درون حاکمیت جمهوری اسلامی را تقویت کرده و راه را برای تغییر رفتار و استحاله از درون (مطابق مدل اسب ترواً) هموار سازند. در حقیقت خود تصور شکاف (بین اروپا و آمریکا)، ابزاری در دست اروپا و آمریکا برای فشار بر ایران در راستای ماندن در برجام و زنده نگه داشتن دوگانه‌ی اصلاح‌طلب-اصول‌گرا در درون ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی است که به کمک آن بتوانند در زمان مقتضی، پروژه‌ی استحاله و یا سرنگونی را به نفع نیروهای پرو غرب اصلاح-طلب (مانند مورد جنبش سبز) کلید بزنند و یا حتی راه را برای نفوذ نیروهای تندروتر سرنگونی-طلب هموار سازند. شکاف بین اروپا و آمریکا راهبردی نبوده و نمی‌تواند به سادگی بلوک‌بندی-های جهانی را دستخوش تحول کند. از یک واقعیت (فکت) مشخص در زمان وقوع، نمی‌توان آغاز یک روند را پیش‌بینی کرد. چنین روندی تنها پس از وقوع کامل -در اینجا شکاف کامل بین اروپا و آمریکا- قابل رؤیت و روایت خواهد شد. این شکاف وقتی معنای محصلی خواهد داشت که اتحادیه اروپا اقدامات مستقل عملی مشخصی را در راستای همکاری با ایران بردارد؛ که تا کنون برنداشته و به احتمال قوی به دلایل ذکر شده، برنخواهد داشت.

دولت جمهوری اسلامی پس از خروج آمریکا از برجام، سه طرح نقشه‌ی یا برنامه‌ی مشخص را پیش روی خود دارد: **اول**؛ ادامه فعالیت در دل ۱+۴، یعنی برجام منهای آمریکا، که بدان اشاره کردیم، **دوم**؛ پذیرش برجام به اصطلاح ۲ و ۳ و الخ، یعنی مذاکره بر سر مسائل منطقه‌ای و موشکی و **سوم**؛ خروج از برجام و ساخت اهرم‌هایی نوین در زمینه‌ی هسته‌ای و تسلیحاتی که

بتواند به کمک آنها در اصطلاح، دست پر، وارد فرآیند مذاکراتی شود، همانطور که در برجام رخ داد. در حال حاضر دولت ایران مطابق برنامه‌ی اول دارد فعالیت می‌کند و سیاست خارجی خود را متمرکز بر این گزینه کرده است. دولت‌مردان ایران بارها هشدار داده‌اند که در صورت عدم تأمین منافع‌شان تحت برجام منهای آمریکا، از آن خارج خواهند شد، اما تا کنون چنین تصمیمی از نظر سیاسی و راهبردی گرفته نشده و ایران همچنان به گروه ۱+۴ امید دارد. در واقع، دولت سرمایه‌داری ایران - به دلیل محدودیت‌های فهم بورژوازی از جهان - هنوز فهم واقعی‌ای نیز از تبعات تحریم‌های بانکی و نفتی ندارد و نمی‌داند که این **تحریم‌ها** و شرایط **رکود تورمی** منتج از آن تا کجا پیش خواهد رفت و ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن به چه شکل است. در هر حال دولت جمهوری اسلامی نشان داده که کاملاً عملگرایانه در این زمینه‌ها با مسائل مواجه می‌شود و در صورت لزوم گزینه‌های دیگر را بعنوان نقشه‌ی راه و راهبرد انتخاب خواهد کرد. شورش‌های دی‌ماه ۹۶، زنگ خطری برای حکام جمهوری اسلامی بود که تا اندازه‌ای شرایط جدید را فهم کنند. آمریکا هدفش از برهم زدن برجام و اعمال مجدد تحریم‌ها، ایجاد زمینه‌ی مناسب برای **شورش‌های اجتماعی با افقی امپریالیستی** است. افقی که نتیجه‌اش هرج و مرج داخلی، برآمدن تعارضات قومیتی و شورش‌های اقتصادی بوده و به طور خلاصه، **پیامدش قسمی سوریه‌ای سازی ایران** است.

۵

طرح نقشه‌ی دوم یا همان به اصطلاح برجام ۲ برای دولت ایران پیامدهای مرگباری می‌تواند داشته باشد. در واقع هدف آمریکا از مذاکره بر سر مسائل منطقه‌ای و موشکی، جبران امتیاز به دست نیامده از رهگذر برجام است، چون برجام نتوانسته نقش اسب تروا را ایفا کند و نزد آنان نیاز به ساخت اسب جدیدی ایجاد شده است. گفتیم که ادعای واجد ابعاد نظامی بودن برنامه‌ی هسته‌ای ایران نزد آمریکایی‌ها، صرفاً بهانه‌ای برای پیاده‌سازی **الگوی سه‌تایی تغییر رفتار**،

**استحاله و سرنگونی** است و این هدف باید که با وساطت ابزارهای مختلف متحقق گردد. ابزارهایی همچون: تحریم، تهدید به حمله‌ی نظامی، دست گذاشتن بر شکاف‌های قومیتی، حمایت مالی و نظامی از گروه‌های سرنگونی‌طلب، مذاکره بر سر پرونده هسته‌ای، موشکی و نفوذ منطقه‌ای ایران و الخ. باید توجه داشت که مذاکره نزد آمریکایی‌ها ابزاری برای آشتی با ایران نیست بلکه ابزاری در راهبرد کلان نقشه‌ی خاورمیانه‌ی بزرگ و جهت تحقق الگوی سه-تایی مذکور، است. جریانات سیاسی پرو غرب، مذاکره و جنگ را دوگانه‌هایی متضاد و غیر قابل جمع در نظر می‌گیرند. در حالی که **دوگانه مذاکره-جنگ نظامی و تحریم اقتصادی (یا تهدید نظامی)**، **دو روی یک سکه‌اند** و در اصطلاح همان دوگانه مرسوم چماق- هوپچ‌اند. در زمان مذاکره، همه‌ی این جریانات سرنگونی‌طلب به محاق و افسردگی فرو رفته و گمان می‌کنند که مناقشه‌ی ایران و آمریکا به پایان رسیده و آنها دیگر موضوعیتی در فضای سیاسی جامعه ندارند. اما با برآمدن فضای تهدید به حمله نظامی و تحریم‌های اقتصادی توسط آمریکا، جریانات پرو غرب و سرنگونی‌طلب جانی دوباره یافته و سرخوش از اقدامات آمریکا، سرنگونی دولت جمهوری اسلامی را قریب‌الوقوع می‌پندارند. در حقیقت جریانات سرنگونی‌طلب، مطابق تاکتیک آمریکا در برابر ایران، کنش سیاسی خود را وضع می‌کنند و این نشان از بازی آن‌ها در میدان سیاسی ترسیم شده توسط آمریکا دارد و خبری از **سیاست مستقل ضدامپریالیستی** و ضد سلطه در بین آن‌ها نیست. می‌توان گفت که **دوگانه‌ی مذاکره-تحریم ابزاری برای حفظ هژمونی آمریکا در جهان و منطقه و دوگانه‌ی ایران-آمریکا نیز ابزاری برای حفظ وضع موجود سرمایه‌دارانه-به نفع هم ایران و هم آمریکا- است.** مناقشه‌ی ایران و آمریکا در خود غایت فرآوردگی از وضعیت موجود را ندارد. مقاومت ایران و اعمال فشار آمریکا باید بر بستر رابطه‌ای امپریالیستی فهم گردد؛ آمریکا در پی حفظ استیلای خویش است و ایران در پی ارتقاء جایگاه خود در منطق سرمایه‌دارانه‌ی حاکم بر جهان.

به طور خلاصه حکام جمهوری اسلامی به خوبی به این مسئله واقفاند که پذیرش مذاکره بر سر پرونده موشکی و مناقشات منطقه‌ای، چیزی جز خلع سلاح کامل نیست و با سیاست واقع-گرایانه در جهان سیاست منافات دارد. دولت ایران به هیچ وجه، ابزارهای بالفعل برساننده‌ی قدرت خود را به معامله و مذاکره نمی‌گذارد، چون که با از دست دادن این ابزارها، به طور کامل خلع سلاح شده و احتمالاً سرنوشتی مشابه صدام و دولت بعث عراق به خود خواهد دید.

## ۶

و اما طرح نقشه‌ی سوم یا همان مذاکره مجدد با آمریکا؛ ایران به زعم ما در صورتی وارد مذاکره مجدد می‌شود که از برجام خارج شود. چون طرح اول که در حال حاضر به عنوان راهبرد گزینش شده، نیاز به زمان برای نتیجه‌دهی دارد. اگر دولت ایران منفعتی از ادامه برجام با گروه ۱+۴ نبرد، به احتمال قوی از آن خارج خواهد شد. علاوه بر اتحادیه اروپا، نقش چین و روسیه نیز در این میدان تعیین کننده است. چین و روسیه در -طی حدود ۱۵ سال- مذاکرات و مناقشات بر سر پرونده‌ی هسته‌ای ایران، نقشی تقریباً منفعل داشتند. پرونده سوریه در چند ساله‌ی اخیر، روابط ایران و روسیه را به سطوحی راهبردی ارتقاء داده -البته نه به طور کامل و در تمام زمینه- ها، بلکه در زمینه‌ی مشخص سوریه- است. باید دید که روسیه (هر قدرتی محدودیت‌ها و امکاناتی دارد) تا چه اندازه به ایران در مسیر پیش رو مساعدت خواهد کرد. چین نیز تا کنون به ایران قول داده که رابطه‌ی تهازتری نفت و کالا را حتی با وجود تحریم‌ها و تهدیدهای آمریکا، ادامه خواهد داد.

دولت ایران با طرح دوم نیز به دلایلی که گفتیم قریب به یقین همراه نخواهد شد؛ پس می‌ماند تنها طرح نقشه‌ی سوم. اما برای پیاده‌سازی طرح سوم، **هم به زمان نیاز هست** و هم به **ساخت اهرم‌های نوین در زمینه‌ی صنعت هسته‌ای و نظامی**. مشابه همان اهرم‌هایی که ایران با معامله و مذاکره بر سر آنها توانست چارچوبی برای مذاکرات منتج به برجام فراهم



سازد. در واقع مذاکره مواد و محتوایی (مانند غنی‌سازی تا سطوح بالا یا ...) نیاز دارد و بدون آن اساساً مذاکره و بده بستن بی‌معناست. اما اینکه ایران از برجام خارج شده و دوباره فعالیت‌های هسته‌ای‌اش را از سر گیرد نیز پیامدهای سنگینی برایش خواهد داشت، چرا که در آن صورت، آمریکا بهانه‌ی مناسبی برای اعمال فشار فزاینده‌تر و اجماع بر سر فشار به ایران، خواهد یافت. دولت ایران به خوبی به این مسئله واقف بوده و به همین دلیل فعلاً تعامل با ۱+۴ را در حال حاضر گزینش کرده است. اما نه تعامل با اتحادیه اروپا نتیجه‌ی محصلی برای ایران خواهد داشت و نه خروج از برجام در کوتاه مدت شرایط خروج از بحران اقتصادی و شرایط رکورد تورمی حاضر و رسیدن به نقطه‌ی تعادل را برای ایران فراهم خواهد ساخت؛ تنها راه کوتاه مدت -یعنی ۲ یا ۳ ساله- کاهش شدت بحران اقتصادی فعلی، برداشته شدن تحریم‌هاست؛ لغو تحریم‌ها نیز تنها در صورت توافق با آمریکا حاصل خواهد شد. از زمان انعقاد موافقت‌نامه‌ی برجام، این سناریو وجود داشت که در صورت خروج آمریکا از برجام و اعمال مجدد تحریم‌ها، ایران در محاصره (یعنی نه راه پیش رفتن خواهد داشت و نه راه پس رفتن) قرار خواهد گرفت. حس تزریق شده از وضعیت محاصره‌گون در اتخاذ سیاست در قبال برجام، خود از عوامل روانی تعمیق بحران نیز بوده و خواهد بود.

اما این وضعیت محاصره‌گون نباید منجر به این ظن شود که دولت جمهوری اسلامی به ورطه‌ی سقوط کشیده خواهد شد. و سرنگونی آن به دلیل شدت‌یابی بحران اقتصادی نزدیک است. ممکن است که اتخاذ سیاست‌های تعدیل خصوصی‌سازی و بازار-آزادی توسط دولت ایران و همکاری‌های بین‌المللی با چین و روسیه شرایط خروج از بحران را فراهم کند. اما نشانی از تغییر ریل سیاست‌های اقتصادی به طور مشخص و راهبردی دیده نمی‌شود و سازوکار انتخاباتی نیز برای این تغییر ریل در کوتاه مدت در اختیار حاکمیت نیست. در نتیجه شرایط فعلی موقعیت مناسبی را برای طبقه‌ی کارگر فراهم کرده تا بتواند صف مستقل طبقاتی و یا اتحادیه‌های محلی و حتی سراسری برای پیگیری مطالباتش ایجاد کند و دولت را وادار به عقب‌نشینی از سیاست‌های اتخاذ شده‌ی تا کنونی کند.